

تحلیل متغیرهای اثرگذار بر رویارویی ژئوپولیتیک چین و ایالات متحده در دریای

جنوبی چین

محمد رضا سید آبادی*

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

یدالله کریمی پور

استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

حسین ربیعی

دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

بهزاد شاهنده

استاد روابط بین الملل، دانشگاه تهران، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۶

چکیده

شکست ایالات متحده در جنگ ویتنام و سقوط اتحاد شوروی، چین را در موقعیت مناسبی برای بسط قدرت خود در آسیای شرقی قرار داد. در دوره ای کوتاه، پکن به قدرتی جهانی تبدیل شده و حوزه نفوذ ژئواستراتژیک سومی را در رقابت با دو جهان قاره ای و دریایی شکل داد. همچنین رشد اقتصادی شتابان چین در دهه‌های اخیر، بستر مناسبی را برای تقویت توان نظامی این کشور و اقدامات توسعه طلبانه آن فراهم آورده است. افزایش قدرت چین و خیزش این کشور، مترصد لحظه ای برای زور آزمایی و تغییر موازنه است و پیامدهای خیزش سریع چین در ۴۰ سال گذشته، ناگزیر منجر به چالش با قدرتهای بزرگ غالب به ویژه ایالات متحده شده است. این پژوهش در پی آن است تا به این سوال پاسخ گوید که تحولات ژئوپولیتیک دریای جنوبی چین در سده ی ۲۱، متاثر از چه متغیرهایی است؟ این مقاله، چگونگی بازتولید و به کارگیری استراتژی مهار توسط ایالات متحده در برابر چین و نیز چالش های کاربرد آن را مورد کنکاش قرار داده و نیز ایده استراتژی بزرگ چین در دریای جنوبی چین را به چالش می کشد و تاکید می کند که کشور چین، یک بازیگر واحد نیست بلکه امروز در این کشور، جناح ها و نهادهای مختلف سیاسی به رقابت برای نفوذ بر سیاست خارجی می پردازند.

واژگان کلیدی: هموردی، ژئوپولیتیک، دریای جنوبی چین، ایالات متحده آمریکا

*نویسنده مسئول: mrsayyedabadi@gmail.com

مقدمه

افزایش اهمیت ژئوپولیتیک آسیا، از جمله احتمالاً به دلیل نقش رو به رشد چین به عنوان یک نیروی موازنه ساز، هم در منطقه و نیز در نظام بین المللی، نشان دهنده تغییری قابل توجه و تاریخی است (Liff, 2016:2). شکست ایالات متحده در جنگ ویتنام و سقوط اتحاد شوروی، چین را در موقعیت مناسبی برای بسط قدرت خود در آسیای شرقی و نیز ایفای نقشی بیشتر در حاشیه ی آسیا- پاسیفیک و آسیای جنوبی و مرکزی قرار داد. در دوره ای کوتاه، پکن به قدرتی جهانی تبدیل شده و حوزه ژئواستراتژیک سومی را در رقابت با دو جهان قاره ای اوراسیا و دریایی شکل داد (Cohen,2007:469). همراه با این افزایش قابلیت، چین بیشتر درگیر امور دیپلماتیک شده، به دنبال حل و فصل اختلافات سرزمینی برآمده، در نهادهای بین المللی و منطقه ای دخالت بیشتری کرده و روابط خود را در سطح جهان، از جنوب شرقی آسیا به آفریقا و آمریکای لاتین بسط داده است. افزایش تمایل چین به همکاری منطقه ای با شرق آسیا برای تقویت تجارت و خیزش آن کشور، دغدغه همسایگان و جامعه بین المللی به ویژه ایالات متحده را به سوی خود جلب کرده است. چیزی که به سرعت در حال تغییر موازنه قوا در آسیا است ارتقاء سریع نظامی و توسعه اقتصادی چین است (Fu,2015:182). چنان که تنوری^۱ شی جین پینگ^۲ بر خیزش چین و تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ تأکید می کند، همانطور که می توان از طریق چنین اظهاراتی آن را دریافت: "زمان آن رسیده است که ما میانه میدان جهانی را به دست بگیریم و سهم بیشتری در بشریت داشته باشیم" (BBC,2017).

تحلیل گران معتقدند، جریان تاریخ و جغرافیا در حال حرکت از دنیای متمرکز بر آتلانتیک به یک جهان تمرکز یافته در حوضه اقیانوس آرام است (Mitchell, 2016: 20). بعد از پنج اقیانوس جهان، دریای جنوبی چین، بزرگترین ناحیه ی دریایی است که صدها جزیره را شامل می شود و به سرعت در حال تبدیل شدن به مهمترین آبراه جهان است. به عنوان راهرو اصلی بین اقیانوس هند و اقیانوس آرام، این دریا یک سوم از تجارت دریایی جهانی را به ارزش بیش از ۵ تریلیون دلار در سال حمل می کند، که ۲.۱ تریلیون دلار آن به ایالات متحده اختصاص دارد. ذخایر بزرگ نفت و گاز دریایی و مناطق وسیع ماهیگیری آن، که ۱۲ درصد از صید سالانه جهان را شامل می شود، نیازهای ۶۲۰ میلیون نفر از مردم آسیای جنوب شرقی را از نظر انرژی و مواد غذایی تامین می کند (Ratner, 2017: 1). این دریا توسط کشورهای ساحلی صنعتی شده احاطه گردیده که اخیراً فرآیندهای توسعه داخلی از نظر ثبات اقتصاد سیاسی و ظرفیت سازی دولتی را تکمیل کرده اند و SCS^۱ (دریای جنوبی چین) به سرعت در حال تبدیل شدن به فضای رقابت بین چندین مدعی مستقل، شامل چین، ویتنام، فیلیپین، مالزی، اندونزی، سنگاپور و برونئی و همچنین به طور گسترده تر ژاپن، کره جنوبی، هند و ایالات متحده شده است (Agnew, 2016: 252).

^۱ - South China Sea

آمریکا مایل به حفظ سیستم فعلی حاکمیت دریایی و اقتدار سیاسی گسترده تر در آسیا و اقیانوسیه است و بدین ترتیب، ایالات متحده به طور پیوسته به منازعه با چین کشیده می شود. ایالات متحده، هم مستقیماً با چین به عنوان یک بازیگر یک جانبه درگیر است و نیز به طور غیر مستقیم از طریق پیوستگی نهادی و نظامی خود با سایر کشورهای حاشیه ای منطقه، پیوند می یابد، که دارای سهم متفاوتی از نگرانی درباره تأثیر ژئوپولیتیکی ظهور چین هستند. بنابراین در تحولات SCS به نظر می رسد که احتمالاً نوعی از درگیری بین چین و همسایگانش یا حتی مستقیماً با ایالات متحده آمریکا قابل وقوع باشد. در عین حال، SCS فقط یک نمونه از مناطق بسیاری در اطراف مرزهای دریایی چین از جمله دریای شرقی چین، دریای زرد و کمی دورتر در اقیانوس هند است، که در همه آنها شاهد شدت گرفتن رقابت ژئوپولیتیک با ایالات متحده در طول یک دهه گذشته بوده ایم (Agnew, 2016: 250). به گونه ای که در اظهارات دیپلماسی مقامات چین، بیاناتی که تهدید به تحمیل افزایش هزینه ها به بازیگران دیگر می کند به وضوح بیشتر از قبل است (Johnston, 2013:10). این تهدید وجود دارد که تحکیم ادعاهای قلمروی چین ممکن است منجر به "فنلاندی کردن" آسیای جنوب شرقی شود و بعضی حتی استدلال می کنند که ممکن است به بازساخت نوعی حکومت مطلقه در منطقه بینجامد (Majid, 2014:401). پژوهش های متعددی در مورد این موضوع صورت گرفته است که به پاره ای از آن ها اشاره می شود. تایلور فراول در سال ۲۰۱۱، در مقاله ای با عنوان «استراتژی چین در دریای جنوبی چین» به مطالعه در این زمینه پرداخته است. تحقیق او، رفتار چین در مناقشات دریای جنوبی چین را از طریق لنز استراتژی آن کشور برای مدیریت ادعاهای آن بررسی می کند و تلاش چین برای به کارگیری استراتژی تعویق را نشان می دهد (Fravel, 2011:293). مارتین دی مایکل در سال ۲۰۱۶، در مقاله ای با عنوان «دریای جنوبی چین: تجزیه و تحلیل ژئوپولیتیک»، تلاش چین برای تبدیل شدن به یک قدرت دریایی و تسلط کامل بر دریای جنوبی چین را در مقابل آمریکا به تصویر می کشد (Mitchell, 2016: 16). هیرو آکی آتاکا در سال ۲۰۱۶ و در مقاله ای با عنوان «ژئوپولیتیک یا سیاست های سرزمینی»، تلاش پکن برای بسط نفوذ خود در منطقه از جمله دریای جنوبی چین را طبیعی می داند و معتقدان به برخورد غیر قابل اجتناب بین چین به عنوان قدرت خیزش یافته و ایالات متحده به عنوان قدرت مستقر را مورد نقد قرار می دهد (Ataka, 2016: 78). جان اگنیو در مقاله «ظهور چین و ژئوپولیتیک انتقادی: بین سیاست جهانی و خاصیت چینی»، روایت عمومیت یافته ای را که بیانگر تلاش هدفمند چین برای طی کردن فرآیند جانشینی هژمونیک به جای ایالات متحده می باشد را مورد نقد قرار داده است (Agnew, 2010: 572). همچنین یان استوری در پژوهشی به نام «منازعه در دریای جنوبی چین»، به همآوردی ایالات متحده آمریکا و چین در زمینه دریانوردی پرداخته و معتقد است که سیاست پکن می تواند آزادی تردد و نیز هنجارهای حاکمیت دریایی را به چالش بکشد (storey, 2014:3).

با این وصف، این پژوهش در پی تبیین تحولات ژئوپولیتیک دریای جنوبی چین و پاسخگویی به این سوال است که تحولات ژئوپولیتیک فعلی در این دریا متاثر از چه متغیرهایی است؟ هدف کلی تحقیق تحلیل ژئوپولیتیک مناسبات دریای جنوبی چین و مشخص کردن متغیرها، عوامل و بازیگران دخیل در رقابت های ژئوپولیتیک این منطقه است.

مبانی نظری

سوئل برنارد کوهن در کتاب «ژئوپولیتیک نظام جهانی» به تقسیم بندی ساختار نظام جهانی می پردازد. وی معتقد است چین و شوروی که در گذشته، در حوزه ی ژئواستراتژیک «آسیای قاره ای» با یکدیگر متحد شده بودند، اکنون مسیرهای متفاوتی را می پیمایند. چین اکنون به عنوان کانون آسیای شرقی، یک مرکز اقتصادی قدرتمند دریا محور را توسعه داده و در کنار امکانات قاره ای، این کشور را قادر به ایجاد یک حوزه ی ژئواستراتژیک قاره ی- دریایی (بری - بحری) کرده است (Cohen, 2007: 32). «شکست ایالات متحده در جنگ ویتنام و سقوط اتحاد شوروی، چین را در موقعیت مناسبی برای بسط قدرت خود در آسیای شرقی و نیز ایفای نقشی بیشتر در حاشیه ی آسیا- پاسیفیک و آسیای جنوبی و مرکزی قرار داد. در دوره ای کوتاه، پکن به قدرتی جهانی تبدیل شده و حوزه ژئواستراتژیک سومی را در رقابت با دو جهان قاره ای اوراسیا و دریایی شکل داد.» (Ibid, 469).

برای فهم تحولات ژئوپولیتیکی که در زمان حاضر در دریای جنوبی چین در جریان است، بررسی تحولات ژئوپولیتیک دو قرن اخیر ضروری است. سالها پیش از آن که هالفورد مکیندر با ارایه ی نظریه ی هارتلند، در صدد ارائه ی رهنمودهایی برای سیاستمداران کشورش در جهت ارتقای جایگاه بریتانیا باشد، رویدادهایی در منطقه ی آسیای مرکزی در جریان بود که نام «بازی بزرگ» را در ادبیات سیاسی جهان به خود اختصاص داد. انگلیس درصدد محافظت هندوستان و روسیه به دنبال مغری برای دستیابی به آبهای گرم به عنوان یک استراتژی ژئوپولیتیکی بود که تجارت دریایی را برای روسیه امکان پذیر می کرد. در آغاز قرن بیستم، آلمان پس از سلطه ی بیسمارک بر پروس متحد شده و این اتحاد، سکوی پرتاب قدرتمندی برای رشد توان اقتصادی و سیاسی این کشور فراهم آورده بود (Braden, 2000: 37). این بار متفکرانی چون مکیندر، آلمان را به عنوان رقیب جهانی بریتانیا تلقی کردند که در صورت اتحاد با روسیه و یا با تسلط یک جانبه بر هارتلند، می توانست هژمونی بریتانیا را به چالش بکشد. پس، بخشی از خشکی اوراسیا که غیرقابل دسترسی از سوی قدرت بحری بوده (Cohen, 2007: 371) به عنوان ناحیه ی محور معرفی شد. منطقه ای که فاقد محورهای نفوذی دریایی بوده و در طول تاریخ همیشه کانون فشار به اطراف خود بوده است (Hafez nia, 2005: 236). از نظر تاریخی، امپراتوری روسیه در بهترین موقعیت برای کنترل هارتلند قرار داشت اما مکیندر دریافته بود که نیروی در حال رشد آلمان، این کشور را به جای دولت تزاری روسیه، در قلب هارتلند قرار خواهد داد. نیکولاس اسپایکمن اما عقیده داشت متفقین، باید سیاست های خود را پس از جنگ جهانی بر پایه ی بازداشتن رقیب از هر نوع نفوذ و حضور در قلمرو ریملند قرار دهند، زیرا این منطقه

امکان ترکیب قدرت بری و بحری (وضعیت دوگانه) را فراهم می‌سازد (Ibid,239) و بدین سان بود که حلقه محاصره‌ی شوروی توسط تعدادی از کشورهای مخالف آن در منطقه‌ی ریملند بسته شد. اسپایکمن این ناحیه را «منطقه‌ی پیرامونی یا منطقه‌ی حاشیه‌ای» نامید که کنترل بر آن می‌توانست نیروی هارتلند را خنثی نماید. بدین ترتیب هرگاه حلقه‌ای از زنجیره‌ی محاصره قطع می‌شد، دخالت نظامی قطعیت پیدا می‌کرد و ناحیه‌ی ریملند، به منطقه‌ای برای درگیری‌های نظامی کوچک و بزرگ دوران پس از سال ۱۹۴۵م. تبدیل شد (Mojtahedzade,2003:156)؛ بر همین اساس گفته می‌شود سیاست معروف کانتیننت آمریکا که از سوی جرج کنان ارائه شده و در دوره‌ی جنگ سرد مبنای سیاست آمریکا در اطراف شوروی و ایجاد کمربند سد نفوذ کمونیسم بوده است متأثر از نظریه‌ی ریملند اسپایکمن شکل گرفته است (Hafez nia,2005:239). آغاز جنگ سرد، علاقه دوباره غرب به ژئوپولیتیک را در پی داشت اما این بار ژئوپولیتیک دولت محور، جایگزین ژئوپولیتیک جهان گرایانه شد (Cohen,2007:61). معماران آمریکایی جنگ سرد، ژئوپولیتیک را اساسی برای سیاست ملی با هدف مقابله با اتحاد جماهیر شوروی و گسترش کمونیسم بین‌المللی در نظر گرفتند و جرج کنان، ایده مهار را رواج داد (Moradi,2014:147). و به تدریج این استراتژی به اصل و اساس سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد. (Cohen,2007:62). با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، این نظریه تا حدی به محاق رفت اما به نظر می‌رسد با خیزش اقتصادی چین در دهه‌های اخیر و پیامد افزایش توان نظامی این کشور و ظهور آن به عنوان یک حوزه ژئواستراتژیک جدید (قاره‌ای - دریایی)، لزوم بازتولید و به‌کارگیری مجدد آن در آمریکا احساس شده است.

چیزی که به سرعت در حال تغییر موازنه قوا در آسیا است ارتقاء سریع نظامی و توسعه اقتصادی چین است. منافع و توانایی‌های چین، گسترش یافته و رشد اقتصادی و نظامی، آن کشور را قادر می‌سازد که منافع خود را از طریق نیروی نظامی یا اجبار پیگیری نماید. کشورهای منطقه به وضوح نگران نیت چین از افزایش توانایی‌های نظامی و اقتصادی آن کشور هستند (Teixeira,2018:25). ایالات متحده به طور روزافزونی مطابق با منطق سیاست واقع‌گرا رفتار می‌کند، و ساخت یک اتحاد منطقه‌ای را که به طور فزاینده‌ای به عنوان تلاش برای مهار ظهور چین قلمداد می‌شود در دستور کار قرار داده است (Agnew, 2016: 268). رابرت دی. بلک ویل و اشلی جی. تلیس (۲۰۱۵) ادعا می‌کنند که چین در حال تلاش برای جایگزینی ایالات متحده به عنوان قدرت اصلی در آسیا است و بنابراین ایالات متحده باید بر علیه چین به عنوان یک قدرت در حال ظهور، به مهار پردازد (Ataka, 2016: 81). میرشایمر از دیدگاه ایالات متحده حمایت کرده و معتقد است ایالات متحده به دنبال تشکیل ائتلافی متعادل در آسیا است که شامل بیشتر همسایگان چین و ایالات متحده خواهد بود و آنها تلاش خواهند کرد که تا با کار مضاعف، چین را مهار کنند و از تسلط آن بر آسیا جلوگیری کنند (Teixeira,2018:29).

با این وصف؛ حضور نظامی گسترده‌ی ایالات متحده در پیرامون چین و افزایش رزمایش‌های نظامی این کشور در منطقه‌ی آسیا - پاسیفیک در چارچوب نظریه مناطق استراتژیک کوهن و نظریه کانتیننت آمریکا قابل تحلیل است. چین در

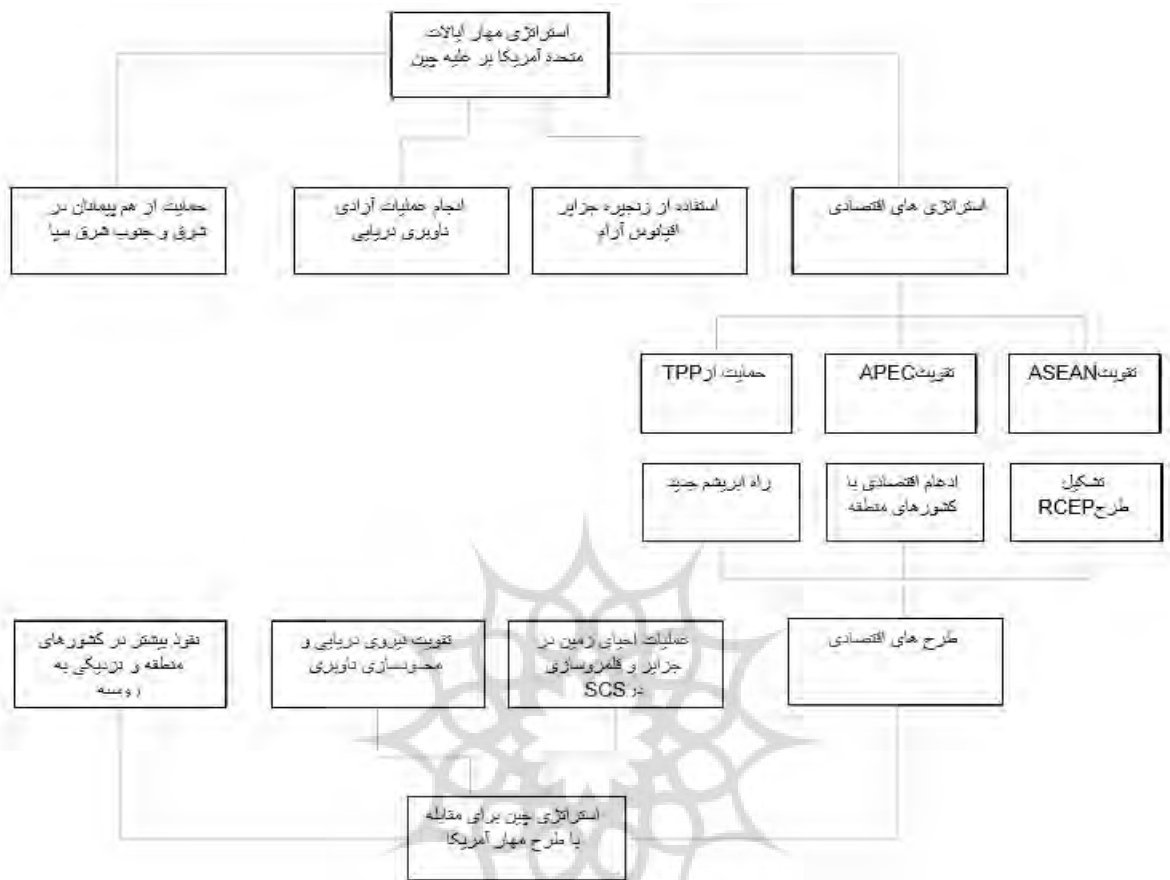
دهه‌های اخیر رشد شتابانی را در عرصه‌ی اقتصادی تجربه نموده و بدیهی است غفلت آمریکا می‌تواند منافع این کشور و نیز متحدان آن را در حوزه‌ی آسیا- پاسیفیک با تهدید مواجه نماید. به دلیل پیش‌بینی این تهدیدات، سیاست مهار چین در قالب راهبرد «ثقل آسیایی» در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است. مطابق این راهبرد، خیزش چین به عنوان یک قدرت منطقه‌ای، توان متاثر ساختن اقتصاد و امنیت آمریکا را دارد.

نشانه‌های این رویکرد را در اتحاد سیاست‌های متعدد و متنوعی از جمله: سیاست‌های چرخش به آسیا (بازگشت به آسیا)، افزایش اجرای عملیات آزادی ناوبری دریایی در دریای جنوبی چین، حمایت از معاهده تجاری اقیانوس آرام (TPP)^۱، مشارکت در سازمان همکاری‌های اقتصادی آسیا-پاسفیک (APEC)، تقویت آسه آن در برابر چین و... قابل مشاهده است که در شکل شماره ۱ تنظیم شده و مبنای تحلیل‌های این پژوهش است.

مواد و روش‌ها

روش انجام این تحقیق، توصیف و تحلیل است. به این منظور داده‌های مربوط به جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک دریای جنوبی چین از منابع و اسناد معتبر گردآوری شده و با توجه به اصول و مبانی نظریه‌ها، اقدامات بازیگران و وضعیت موجود تحلیل و بررسی می‌شود. این پژوهش به لحاظ هدف، کاربردی است و در تجزیه و تحلیل یافته‌های تحقیق از روش تحلیل کیفی استفاده شده و نتیجه‌گیری پایانی پژوهش نیز بر مبنای تحلیل کیفی انجام شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شکل ۱: مدل مفهومی تحقیق: استراتژی مهار ایالات متحده آمریکا علیه چین و واکنش چین
 Fig 1. US containment strategy against China and China's response

یافته های پژوهش

دگرگونی در دریای جنوبی چین

درگیری در دریای جنوبی چین به دنبال تمایل برای کنترل منابع طبیعی بین کشورهای مدعی حاکمیت مجمع الجزایر منطقه ای، مانند جزایر اسپراتلی و پاراسل اشاعه یافته است. اختلاف در SCS بر اساس مسائل حیاتی حاکمیت ارضی، امنیت نظامی، توسعه اقتصادی و مشروعیت سیاسی برای چین و مدعیان دیگر می باشد. این منطقه دارای ذخایر غنی از منابع گاز و نفت است که در نزدیکی کشورهای مصرف کننده انرژی در مقیاس بزرگ قرار دارند. جستجو و بهره برداری مستمری که برای ذخایر نفت جدید انجام می شود، دریای جنوبی چین را به یکی از جنجالی ترین مناطق جهان مبدل کرده است. علاوه بر این، منطقه دریای جنوبی چین، دومین منطقه حمل و نقل دریایی بین المللی است. بیش از نیمی از ترافیک سوپر تانکرها در جهان از آنجا می گذرد. SCS توجه بیشتری را به عنوان یک منطقه سیاسی مهم در دهه های اخیر به سوی خود جلب کرده است، با وجود منابع طبیعی و اهمیت خطوط دریایی، دلیل واقعی منازعات؛ افزایش قدرت چین است. به عبارت دیگر، ظهور چین به عنوان یک قدرت جهانی و منطقه ای نشان دهنده یک تعارض با نظم موجود یعنی ایالات

متحده آمریکا است. خیزش سریع چین به عنوان یک قدرت بزرگ، تحولات مهمی را در سیستم جهانی معاصر ایجاد کرده است (Teixeira, 2018: 24).

استراتژی و تاکتیک های چین به طور موثری یک منطقه محوری یا مرزی کنترل در درون دریای جنوبی چین ایجاد کرده که از سال ۱۹۴۵ تا کنون تداوم داشته است، منطقه ای که بدون تردید به صورت همزمان و به وسیله گشت زنی و نظارت نیروهای دریایی و هوایی ایالات متحده مورد دفاع و تحت نظارت است. با استفاده از ادعاهای سامان نیافته به جزایر و تپه های دریایی متعدد، چین از طریق تصرف چنین مناطقی از مدعیان دیگر و متعاقبا ایجاد پایگاه های نظامی و پیاده کردن پرسنل نظامی در آنها، موقعیت های استراتژیکی را به منظور: (۱) تقویت دفاع از سواحل جنوبی سرزمین اصلی چین، به دست آورده است (۲) پلتفرم های ساحلی را برای خدمت به نیروهای آبهای دورتر و نیز کمک به پایگاه های پشت صحنه ساحلی، به دست می آورد (۳) از استقلال تایوان جلوگیری می کند و (۴) امنیت دریای جنوبی چین را به عنوان آبهای سرزمینی، متعاقب نقشه های معروف به زبان گاو در سال ۱۹۴۷ حفظ کرده، و بنابراین در نهایت، (۵) آن را به عنوان آب های انحصاری خود درمی آورد، که به چین اجازه می دهد تا برای اخراج نیروهای دریایی و هوایی خارجی در بسیاری از مناطق دریای جنوبی چین اقدام کند (Mitchell, 2016: 23).

با فروپاشی سیستم مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹، به نظر می رسد که رهبری جمهوری خلق چین فرصتی را احساس کرده است که سرانجام دستور دنگ شیائوپینگ؛ یعنی رهیافت "پنهان کردن قدرت خود، به دست آوردن زمان"، را کنار نهد و به جای آن به یک سیاست خارجی جسورانه پردازد و تحت رهبری شی جین پینگ، حاکمیت خود را عمیق تر و متمرکزتر کند. در حالی که چند قطبی اقتصادی و سیاسی از دیرباز جزو ویژگی های نظم بین المللی پس از جنگ سرد بوده است، SCS که توسط رابرت کاپلان (۲۰۱۴) به عنوان "گلدان آسیا" نامیده شده است نمایانگر یک عرصه مهم نظم جهانی معاصر است، جایی که به نظر می رسد، چند قطبی نظامی و رقابت قدرتهای بزرگ دوباره ظهور می کنند (Agnew, 2016: 252).

از نقطه نظر استراتژیک، برد منطقه ای چین به مناطق مهمی از جهان، توانایی تبدیل شدن به یک قدرت جهانی قوی را به آن می بخشد. رد این موضوع به این دلیل که چین هم اکنون فاقد تسلیحات پیشرفته ایالات متحده می باشد، به معنای نادیده گرفتن تاثیر مستقیم جغرافیایی پکن بر بخش بزرگی از جهان است. چین، مرزهای زمینی با چهارده کشور و مرزهای دریایی با سه کشور - کره جنوبی، ژاپن و فیلیپین - و نیز تایوان دارد. این هفده همسایه روی هم جمعیتی بالغ بر ۲ میلیارد نفر دارند که در کنار جمعیت چین، ۳/۵ میلیارد نفر شده و حدود نیمی از جمعیت دنیا را که تحت تاثیر اقدامات پکن هستند تشکیل می دهند (Cohen, 2007:538).

بهبود اقتصاد ملی چین؛ ظرفیت ارتقاء ارتش، نیروی هوایی و برای اولین بار پس از سلسله مینگ، ساخت و راه اندازی یک نیروی دریایی آبی را فراهم کرده است. نیروی دریایی آبی، وسیله ای برای گسترش یا کنترل رقابت بر روی دریاهای

پیرامونی این کشور (دریای جنوب و شرق چین) را فراهم می‌کند، در عین حالی که چین، ادعاهای دریایی مغشوش خود را با خصومت بیشتری اعلام می‌کند (Mitchel, 2016: 18).

حوزه های منازعه

جزایر

دولت چین مدعیست که بر جزایر دریای جنوبی چین و آبهای اطراف آنها حاکمیت دارد و مبنای ادعایش این است که اولین کشور کاشف و استفاده کننده از منابع آن بوده و همچنین اولین کشوری است که حاکمیت خود را به نحو مستمر و مداوم بر آن اعمال کرده است (Dehshiar & Najmabadi, 2017: 32). بر اساس اظهارات مقامات چین، جزایر دریای جنوبی چین به وسیله قدرت های بزرگ با معاهدات ناعادلانه از چین گرفته شده است؛ مانند جزایر اسپراتلی که به مدت دو هزار سال بخش جدایی ناپذیری از چین بوده است، این استدلال برگرفته از نسخ خطی، سکه و سفال های باقی مانده از چین باستان است که در آن ادعای چین نسبت به جزایر تقویت می شود (Gholamhosseinzadeh, 2017: 67). بیشتر اختلافات در دریای جنوبی چین بر سر مالکیت صخره ها و جزایر مهم آن است. زیرا کنترل یک جزیره به یک کشور در اطراف آن حق برخورداری از منطقه انحصاری اقتصادی را می دهد و به دولت این حق را می دهد که منابع تحت حاکمیت این جزیره را توسعه دهد.

جزایر پاراسل و اسپراتلی پلت فرم هایی را ارائه می دهند که توسط گارد ساحلی نیروی دریایی چین می توانند با استفاده از اعمال کنترل خود و یا تغییر درجه اجبار در سراسر دریای جنوبی چین به کار روند. این پلتفرم های جزیره ای همچنین به عنوان یک دفاع جلو عمل می کنند که آسیب پذیری سواحل جنوب شرقی چین را محدود کرده و تسهیلات دریایی گسترده ای ارائه می دهند، از جمله آشیانه های زیردریایی در جزیره هاینان که می تواند به پیش بینی تحرکات نیروی دریایی آمریکا کمک کند (Mitchell, 2016: 20).

چین با رویکرد احیای زمین و ساخت زمین های ساحلی، به اشغال جزایر در اسپراتلی و پاراسل می پردازد و به سرعت در حال به دست آوردن منطقه بوده و موجبات نگرانی ایالات متحده را فراهم می آورد (Department of Defense, 2017: 9-10). از اواخر سال ۲۰۱۴، نیروی دریایی ارتش آزادی بخش مردم چین (PLAN)^۱ مسئولیت ساخت جزایر مصنوعی در دریای جنوبی چین را بر عهده گرفته و به موجب آن شن و ماسه لایروبی شده از کف اقیانوس را بر روی صخره ها پمپ کرده و ارتفاعات پایین تر از سطح جزر و مد را به جزایر دائمی تغییر می دهد. چین اعلام کرده است که ساخت این پروژه ها در راستای بهبود شرایط زندگی و کار کسانی است که در ایستگاه های ایمنی ناوبری و پژوهشی هستند اما اکثر

تحلیل گران معتقدند که دولت چین در حال تلاش برای تقویت کنترل خود با تجهیز زیرساخت های نظامی و غیر نظامی در دریای جنوبی چین است (Dehshiar & Najmabadi, 2017: 24).



شکل ۲. مناطق انحصاری اقتصادی مورد ادعای کشورهای ساحلی دریای جنوبی چین

Fig 2. Exclusive economic zones claimed by the coastal countries of the South China Sea

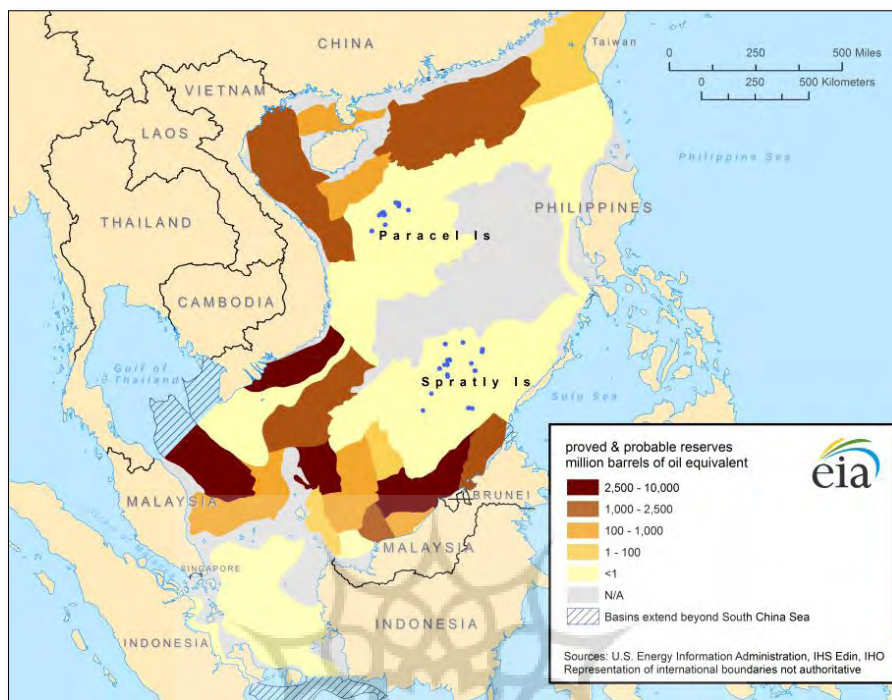
Source: https://southchinasea.com/images/20180623_ASM934.png

برای مثال بر طبق یک گزارش در سال ۲۰۱۴، چین در حال انجام پروژه های بزرگ احیای صخره ها از طریق لایروبی کردن میلیون ها تن شن و سنگ در بستر دریای جنوبی چین بوده است (BBC, 2014). یا در نمونه ای دیگر در فایری کراس، کار احیاء توسط چین؛ اندازه صخره ها را از ۰/۰۸ کیلومتر مربع در آگوست ۲۰۱۴ به ۰/۹۶ کیلومتر مربع در مارس ۲۰۱۵ گسترش داد (Agnew, 2016: 259).

ذخایر هیدروکربنی

منطقه دریای جنوبی چین دارای ذخایر غنی از منابع گاز و نفت است که در نزدیکی کشورهای مصرف‌کننده انرژی در مقیاس بزرگ قرار دارند. جستجو و بهره‌برداری مستمری که برای ذخایر نفت جدید انجام می‌شود، دریای جنوبی چین را به یکی از جنجالی‌ترین مناطق جهان مبدل کرده است (Teixeira, 2018: 24).

تخمین زده می‌شود که با افزایش حفاری‌های عمیق و توسعه‌ی فن‌آوری‌های اکتشافی بیش از ۲۰۰ میلیارد بشکه ذخایر نفت در منطقه کشف شود. اگر این تخمین درست باشد، ارزش آن معادل ذخایر انرژی عربستان سعودی است. صرف نظر از اندازه آنها، کنترل این ذخایر انرژی چندین مزیت را برای چین ایجاد می‌کند. اولین موردی که اغلب ادعا می‌شود، ذخایر انرژی دریای جنوبی چین می‌تواند وابستگی چین به منابع دور دست نفتی خاورمیانه و سایر کشورها را کاهش دهد که ممکن است در طول بحران در معرض خطر باشند. فایده دوم این است که شرکت‌های انرژی دولتی چینی به تولید و فروش این نفت می‌پردازند و به آنها اجازه می‌دهد رانت زمین را در این فرآیند استخراج کنند. با توجه به اینکه این شرکت‌ها متعلق به حزب کمونیست چین و تحت کنترل آن می‌باشند، احتمالاً نخبگان حاکم سود حاصل از استخراج را در اختیار می‌گیرند. بنابراین، این ذخایر انرژی نمایانگر رانتی هستند که می‌تواند تصرف و توزیع مجدد شود (Markowitz, 2014: 355). نه تنها وجود ذخایر عظیم نفت و گاز طبیعی فوق، موجب اهمیت ژئواستراتژیک دریای جنوبی چین شده است بلکه بر وجود اختلافات دریایی نیز تاثیر گذار بوده است. شیوه ترسیم خطوط دریایی ادعایی توسط چین که تا نزدیکی سنگاپور و مالزی هم می‌رود موجب شده تمامی ۹ کشوری که با دریای جنوبی چین در تماس هستند در مقابل چین قرار گیرند و در نتیجه وابسته به حمایت‌های نظامی و سیاسی ایالات متحده گردند (Gholamhosseinzadeh, 2017: 68).



شکل ۳. ذخایر نفت و گاز اثبات شده و احتمالی موجود در دریای جنوبی چین

Fig 3. Proved and probable oil and gas reserves in the South China Sea
Source: US Energy Information Administration

محدود سازی عملیات ناوبری دریایی

بخش عمده ای از روند توسعه و صنعتی شدن چین در ساحل این کشور رخ داده است، چنان که از آن به نام «ساحل طلایی» یاد می شود. پیامدهای تمرکز بیشتر بر تولید و خدمات در امتداد مناطق ساحلی همچنین به معنای آسیب پذیری بیشتر استراتژیکی نیز می باشد که به نوبه خود چین را مجبور به تقویت قدرت تهاجمی و دفاعی هوایی، موشکی و دریایی خود در این مناطق خواهد کرد (Cohen, 2007: 492). یکی از عواملی که می تواند به تقویت پتانسیل دفاعی چین کمک نماید، محدود سازی شناورهای خارجی در دسترسی آزادانه آنها به آبهای پیرامونی این کشور و توانایی در کنترل و نظارت بر رفت و آمد آنها می باشد. چین در اعلامیه صادره در خصوص امضای کنوانسیون حقوق دریاها در ۱۹۹۶، تاکید نمود که مقررات کنوانسیون نباید بر حق دولت ساحلی در مطالبه مجوز یا اطلاع قبلی از سوی کشتی های جنگی خارجی برای ورود به آبهای سرزمینی و اعمال عبور بی ضرر، خدشه ای وارد کند، اما ایالات متحده به این اعلامیه اعتراض نمود (Rastgou, 2017: 95). چین معتقد است که برخی کشورها (ایالات متحده آمریکا) به طور یکجانبه و به طور غیر مستقیم،

آزادی ناوبری تصریح شده در کنوانسیون بین‌المللی حقوق دریاهای (UNCLOS)^۱ را به عنوان آزادی عملیات نظامی توجیه می‌کنند که درست نیست. چین مدعیست که سالانه بیشتر از ۱۰۰/۰۰۰ کشتی تجاری از این آبها عبور می‌کنند و مشکلی برای آزادی ناوبری وجود نداشته است (Dehshiar & Najmabadi, 2017: 28-29). واشنگتن برای نظارت بر فعالیت‌ها و ارتباطات نظامی چین نمی‌تواند هیچ محدودیتی را در استفاده خود از آب‌های بین‌المللی بپذیرد. بدون چنین نظارتی، سپر دفاعی ایالات متحده در مقابل تایوان و همچنین کره جنوبی و ژاپن تضعیف خواهد شد (Cohen, 2007: 541).

به کارگیری اهرم‌های ژئواکونومیک

اعتقاد بر این است که چین در حال طراحی سیستم بین‌المللی جایگزین برای تضعیف سیستم استاندارد موجود است؛ انواع ارگان‌های مشابهی که موقعیت چین را ممتاز کرده و استانداردهای حاکمیتی که توسط نهادهای اقتصادی مانند سازمان همکاری و توسعه، بانک جهانی، و سایر نهادهای بین‌المللی نمایندگی می‌شوند را تضعیف می‌کنند (Teixeira, 2018: 26). پکن چندین ابتکار عمل موفقیت‌آمیز اقتصادی را راه‌اندازی کرده است، از جمله مذاکراتی را برای مشارکت اقتصادی جامع منطقه ای (RCEP)^۲ در سر می‌گذارند، اتحادیه تجاری در منطقه که هدف آن جمع‌آوری ده کشور عضو آسه آن به همراه چین، استرالیا، نیوزیلند، هند، ژاپن و کره جنوبی می‌باشد. قابل توجه است که این گروه تقریباً نیمی از جمعیت جهان و نیز حدود نیمی از سطح تولید ناخالص داخلی جهان را دارد. حتی اگر این توافق حاصل نشود، RCEP "بازی" جدیدی است که باز هم ایالات متحده در آن حضور ندارد (Teixeira, 2018: 27). همچنین این کشور، توسعه دو مسیر تجاری «کمر بند اقتصادی راه ابریشم» و «راه ابریشم دریایی» را در دستور کار دارد که این طرح می‌تواند به همراه قدرت نظامی چین، به هژمونی این کشور در آسیای شرقی بینجامد و در نهایت با تفوق بر مسیرهای تجاری خشکی و آبی اوراسیا، چین را به سوی قدرت برتر در اقتصاد جهانی رهنمون کند (Agnew, 2016: 262).

ایالات متحده نیز از طرح‌هایی همانند همکاری‌های اقتصادی آسیا-پاسیفیک (APEC)^۳ و یا TPP، به عنوان ابزاری برای مهار رشد اقتصادی چین در تسلط بر آسیا استفاده می‌کند و در هر دو موافقت‌نامه، تلاش دارد تا مانع حضور چین در این معاهدات گردد. TPP را می‌توان به عنوان یک موافقت‌نامه انحصاری ترجیحی توصیف کرد، یک توافق منطقه‌ای، که در آن یک قدرت جهانی بزرگ مانند ایالات متحده، باید کمک بیشتری در توسعه سرمایه‌گذاری‌ها و تجارت جهانی،

1-United Nations Convention on the Law of the Sea

2-Regional Comprehensive Economic Partnership

3-Asia-Pacific Economic Cooperation

4-Association of Southeast Asian Nations

برای جلوگیری از گسترش ابتکار عمل سایر قدرتهای منطقه ای، مانند اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا (ASEAN) و چین داشته باشد (Teixeira, 2018: 27).

تأثیر مسایل داخلی دو کشور

مشکل تجزیه و تحلیل واقع گرایانه این است که "دولت را به عنوان نظم اجتماعی تکمیل شده مطرح می کند به گونه ای که منافع خارجی آن کاملاً در سطح بین المللی شکل می گیرد- در نتیجه تفسیر "منافع ملی" از زاویه ی رقابت های سیاسی داخلی حذف می شود. " شرک (۲۰۱۴) و فریدبرگ (۲۰۱۴) -، به ترتیب، از چشم انداز دیدگاه های لیبرال و واقع گرایانه - اهمیت سیاست داخلی را در تعیین سیاست خارجی چین در در SCS ضروری در نظر گرفته اند که موجب تفکیک کشور چین به قسمت های تشکیل دهنده آن می شود (Agnew, 2016: 263). علائق سیاست خارجی کشورها و تمایل آنها برای پیگیری پروژه قدرت تأمین امنیت، تحت تأثیر نهادهای سیاسی داخلی و منافع اقتصادی آنها قرار دارند. وزارت امور خارجه به وضوح سیاست چین در قبال دریای جنوبی چین را کنترل نمی کند (Hameiri and Jones 2016, 87). یک گزارش گروه بحران بین المللی نشان می دهد که چطور دفتر شیلات اداره وزارت کشاورزی، نظارت دریایی چین، دولت های استانی، نیروی دریایی ارتش آزادی بخش خلق، شرکت های نفتی ملی و شش آژانس مدیریتی زیر نظر چهار وزارتخانه هر کدام منافع نهادی خود را دنبال می کنند و تنش را در منطقه افزایش می دهند (Ataka, 2016: 82). همچنین فریدبرگ به نقش این چندگانگی ها توجه کرده و این که چگونه منافع نیروی دریایی چین موجب تحریک اختلافات در SCS می شود. (Friedberg & Aaron, 2014: 139) برای مثال شرکت ملی نفت چین و کمپانی های نفتی قصد دارند از حقوق استخراج هیدروکربن ها محافظت کنند؛ جایگاه نیروی دریایی ارتش آزادی بخش و تأمین اعتبار بودجه امنیتی آن تحت تاثیر میزان اختلافات دریایی است؛ و دولت استان هاینان، برای تضمین صید آبزیان و حقوق استخراج در برابر رقبای منطقه ای خود، تحریک می شود. آنها همچنین بسیاری از اختلافات بین وزارت امور خارجه چین و مؤسسات دولتی متخاصم تر را ایجاد می کنند، و بر بی قدرت بودن وزارت امور خارجه در مقابل دیکته سیاسی نیروهای مسلح و دستگاههای حزب پافشاری می کنند. مطالعه آنها بینش ارزشمندی را در مورد تاثیر بنیادهای کوچک در شکل گیری انگیزه بازیگران پیشتاز توسعه طلبی در دریای جنوبی چین ارائه می دهد و هرگونه توصیف ساده را در مورد یک استراتژی بزرگ منسجم از سیاست چین در SCS به چالش می کشد (Agnew, 2016: 266).

این تفاوت های سیاسی صرفاً به این دلیل وجود دارد که خود چین یک بازیگر واحد نیست. امروز در چین، جناح ها و نهادهای مختلف سیاسی به رقابت برای نفوذ بر سیاست خارجی می پردازند. اجماع یکپارچه و واضحی میان محققان و

سیاست‌گذاران در خود چین نیز وجود ندارد. چین بین دو انگیزه متمایز سیاسی - اقتصادی که لیبرال و واقع‌گرایانه است، گرفتار شده است.

در عین حال در ایالات متحده نیز به مانند چین، مشکل دیدگاه‌های متناقض گروه‌های ذینفع وجود دارد. لیبرالیست‌ها از یک سیاست نهادی و همبستگی اقتصادی که هدف آن ادغام چین در اقتصاد جهانی آن است، حمایت می‌کنند. آنها ادعا می‌کنند که با اجازه دادن به صعود مسالمت‌آمیز چین، می‌توان از کشمکش‌های احتمالی جلوگیری کرد و سرانجام لیبرالیسم دموکراتیک را که در غرب رایج است این کشور نیز اتخاذ خواهد کرد. از طرف دیگر، واقع‌گرایان یک رویکرد تهاجمی را در برابر رشد چین تشویق می‌کنند که شامل سیاست مهار نیز می‌شود. آنها معتقدند که قدرت در حال رشد چین تهدیدی برای هژمونی آمریکا است و باید به دقت بررسی شود تا بی‌ثبات کردن وضع موجود به حداقل برسد. ایالات متحده باید کدام رویکرد را اتخاذ کند تا درگیری‌های احتمالی را به حداقل برساند و مذاکرات صلح در دریای جنوبی را راهبری کند؟ (Teixeira, 2018:26).

ایالات متحده و دریای جنوبی چین

دلایل بازگشت ایالات متحده به آسیا پاسیفیک

دلایل بازگشت ایالات متحده به آسیا پاسیفیک نسبتاً پیچیده است، اولین دلیل به موقعیت ژئوپولیتیک منطقه باز می‌گردد که به طور مستقیم با چین نیز ارتباط پیدا می‌کند. پیشرفت‌های سریع اقتصادی چین و تاثیرگذاری آن در منطقه، فراتر از پیش‌بینی‌های ایالات متحده بوده است. اگر ایالات متحده نسبت به این مسئله واکنش نشان ندهد احتمالاً منجر به حذف و خارج شدن از آسیا پاسیفیک خواهد شد لذا ایالات متحده نیاز به بازگشت سریع به این منطقه و رقابت و مقابله با نفوذ چین دارد. دومین دلیل اقتصادی است، توان و رشد اقتصادی منطقه بسیار بالاست هر چند توسعه‌ی چین کلید اصلی است، اما پیشرفت و توسعه اقتصادی کشورهای دیگر مانند کره جنوبی، هند، اندونزی و... هم بسیار چشمگیر بوده است. از منظر منافع ملی، ایالات متحده نیاز دارد تا در منطقه‌ای که تحرک و پویایی اقتصادی بالاست، حضور و نقش داشته باشد. دلیل سوم، این است که در مناطق پیرامون چین نوعی طرز تفکر جدید ایجاد شده مبنی بر "اتکای به چین در اقتصاد و اتکای به ایالات متحده در امنیت" که به دلیل نگرانی این کشورها از جانب چین می‌باشد. از این رو همگی خواهان حضور پررنگ ایالات متحده در منطقه هستند. دلیل آخر به مسائل داخلی ایالات متحده بر می‌گردد. دولت اوباما امیدوار بود بتواند آنچه را که اشتباه دولت بوش پس از غفلت از آسیا پاسیفیک به دلیل اهمیت بیش از حد و تمرکز بر روی موضوع مبارزه با تروریسم و منطقه خاورمیانه داشت، جبران نماید. چالش دائمی دونالد ترامپ با چین نیز بیانگر جایگاه و حساسیت ایالات متحده نسبت به این منطقه بود. آمریکا تنها نگران رشد چین در این منطقه نیست بلکه نگران نفوذ جهانی چین از جمله در مناطقی همانند آفریقا و آمریکای لاتین نیز می‌باشد، بر این اساس ایالات متحده تلاش می‌

کند تا در همان حالی که چین را در منطقه آسیا پاسیفیک مهار و درگیر می نماید، از نفوذ آن در مناطق دیگر نیز بکاهد (Gholamhosseinzadeh, 2017:70). روی هم رفته، به نظر می رسد آسیا به یک اولویت در سیاست خارجی، سیاست و ایدئولوژی ایالات متحده تبدیل شده است (Ikenberry, 2016:9).

میرشایمر بر مبنای رئالیسم تهاجمی استدلال می کند که اگر چین همچنان رشد کند، در تلاش خواهد بود که به یک هژمون منطقه ای تبدیل شود چرا که غلبه بر رقبای بالقوه تنها راه برای تضمین بقا است، و همچنین به آن دلیل که بهترین راه برای چین جهت حل و فصل (باقیمانده) اختلافات سرزمینی دشوار در شرایط مطلوب همین گزینه خواهد بود. از آنجا که ایالات متحده برای جلوگیری از دستیابی چین به هژمون منطقه ای و سپس جهانی خواهد کوشید، و این که کشورهای همسایه به استراتژی مهار می پیوندند میرشایمر نتیجه می گیرد که ظهور چین ناگزیر منجر به رقابت شدید امنیتی و به طور بالقوه به جنگ منجر خواهد شد. (Mearsheimer, 2014:375-376)

مطالعه ای کمی که در سال ۲۰۱۹ در منطقه جنوب شرق آسیا صورت گرفته، نمونه هایی از نفوذ جغرافیایی چین و آمریکا را در آسیای جنوب شرقی، با استفاده از داده های سال های ۲۰۰۵، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ نشان می دهد. پذیرش کشورهای جنوب شرق آسیا برای اثرات ژئوپولیتیک چین، نشان دهنده روند رو به رشد است. میانگین درجه ارزش پذیرش ده کشور جنوب شرقی آسیا برای اثرات ژئوپولیتیک چین در سال های ۲۰۰۵، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵، به ترتیب ۰/۲۶۹، ۰/۳۳۳ و ۰/۴۰۵ بوده است. درجه پذیرش کشورهای قاره ای جنوب شرقی آسیا بزرگتر از کشورهای دریایی است. در مقابل، درجه پذیرش کشورهای جنوب شرقی آسیا برای اثرات ژئوپولیتیک ایالات متحده، یک روند کاهشی را نشان می دهد. میانگین ارزش پذیرش کشورهای جنوب شرقی آسیا نسبت به ایالات متحده ۰/۳۰۲، ۰/۲۲۳ و ۰/۲۱۶، در ۲۰۰۵، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ به ترتیب بوده است. در سال ۲۰۰۵، میانگین میزان پذیرش ایالات متحده بزرگتر از چین بود، اما بعد از سال ۲۰۱۰، چین بیشتر از ایالات متحده به خصوص در همکاری های اقتصادی و تجاری، با توجه به مزیت های مکانی در مسائل جنوب شرقی آسیا پذیرفته شد. این ممکن است تا حدی چرایی پیاده سازی سیاست بازگشت به آسیا و چرخش به آسیا پس از ۲۰۱۰ را توضیح دهد. در سال ۲۰۰۵، درجه پذیرش از چین تنها در ۴ کشور بزرگتر از ایالات متحده بود، از جمله لائوس، میانمار، ویتنام و برونئی. تعداد این کشورها به ترتیب به ۶ و ۷ در سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ افزایش یافته است (Shengkui, 2019: 345). کشورهای منطقه درک می کنند که توسعه آینده اقتصادی آنها تحت رهبری چین خواهد بود. یک مطالعه که اخیراً توسط ایکنبری صورت گرفته، نشان داده است که کشورهای منطقه آگاه هستند که ایالات متحده در حال از دست دادن زمین است (Ikenberry & Lim, 2017:17).

چالش آمریکا در دریای جنوبی چین

مجموعه ای آهسته اما مستمر از فرآیندهای ژئوپولیتیکی در خدمت تبدیل دریای جنوبی چین، از بخشی از مشترکات جهانی به مرزهایی است که تحت کنترل و احتمالاً حاکمیت چین است و در حال فشار بی امان به برتری نیروی دریایی و هوایی آمریکا است که مشغول اجرای قوانین بین المللی حاکم بر آزادی ناوبری و حمل و نقل هوایی در ۷۰ سال گذشته می باشد. ایالات متحده آمریکا، حضور نظامی مهم خود را در دریای جنوبی چین حفظ کرده است. اگرچه ایالات متحده آمریکا هیچ ادعایی در مورد منابع موجود در دریای جنوبی چین مطرح نکرده (و مطابق قوانین بین المللی نیز نمی تواند)، هنوز هم تأثیر عمده ای بر روابط بین الملل در منطقه داشته است. ایالات متحده از سه طریق اصلی بر رقابت بین منابع دریای جنوبی چین تأثیر می گذارد و این امر می تواند تمایل دولتها به پیگیری پروژه قدرت را تحت تأثیر قرار دهد. اول، ایالات متحده ارتش مسلط در دریای جنوبی چین بوده و هست. اگرچه این سلطه با رشد اقتصادی چین و سرمایه گذاری این کشور در جلوگیری از دسترسی دیگران به منطقه و افزایش توانایی های این کشور در انکار این حق ضعیف شده و به احتمال زیاد خواهد شد. دوم، ایالات متحده تعدادی اتحاد رسمی و غیر رسمی با دولتهای منطقه دارد که متضمن تعهداتی است و ممکن است متحدان را برای پیگیری سخت تر ادعاها تشویق کند. از طرف دیگر، تعهدات کشورهای متحد ایالات متحده ممکن است کشورها را از رفتار تخصیص آمیز باز دارد. سوم، گرچه ایالات متحده ادعای منابع ندارد، اما علائقی در حکمرانی عام جهانی و تقسیم منابع در روشی که مطابق با قوانین UNCLOS باشد را دارد. ایالات متحده آمریکا به دو دلیل این علاقه را دارد: اولین و مهمترین آن، حفظ دسترسی آزاد به خطوط دریایی است. دوم؛ آن که علاقه دارد تا مطمئن شود که تقسیم منابع بستر دریایی از طریق مسالمت آمیز و حسب توافقات بین المللی و نه از طریق زور حل و فصل شود (Markowitz, 2014: 294).

قصد آمریکا این است که خیزش چین را برای جلوگیری از انتقال قدرت در آینده سرکوب کند. افرادی مانند میرشایمر با این نظر همراه هستند که "ایالات متحده علاقه جدی دارد تا به کشورهای متحد و شرکای خود در منطقه این اطمینان را ارائه کند که آنها را با حضور امنیتی شدید خود حفظ خواهد کرد و از خلاء قدرت و رشد خیزش چین جلوگیری خواهد نمود" (Teixeira, 2018: 28). اما آیا ایالات متحده قادر به انجام این تعهدات خواهد بود؟ برای دادن پاسخ درست به این سوال، نیاز به آن است تا چند "متغیر متنی" پس از جنگ سرد مورد بحث قرار گیرد.

اول، کاهش نیروی دریایی ایالات متحده و نیز نیروی هوایی آن کشور که در منطقه اقیانوس آرام، به عنوان یک نیروی افزایش یافته برای نیروی دریایی خدمت می کند. دوم، صنعتی زدایی از اقتصاد آمریکا به معنای آن است که بخش قابل توجهی از مالیات مبتنی بر آن نقصان یافته، و از این رو ظرفیت تامین مالی برنامه های نظامی نیز کاهش یافته است. سوم، ایالات متحده ظاهراً خود را در معرض هزینه ها و مداخلات بی پایان در خاورمیانه قرار داده است. چهارم، ایالات متحده در ارزیابی سیستماتیک ساختار اتحادی آشفته در درون یک نظم جهانی پس از جنگ سرد، دچار شکست شده است. به همین

ترتیب، ایالات متحده به شدت به اتحاد ناتو متعهد باقی مانده است که به طور فعال در دوران پس از شوروی گسترش یافته و در حال حاضر، مرزهای روسیه را در می نوردد (هر چند دولت ترامپ تلاش کرد تا نشان دهد که خواهان کاهش تعهدات و هزینه های خود در ناتو می باشد) در حالی که در اقیانوس آرام، تعادل نیروهای ایالات متحده با شمال غربی اقیانوس آرام مرتبط می شود (شبه جزیره کره) چرا که به دفاع از متارکه جنگ کره متعهد است. پنجم، ایالات متحده با انبوه بدهی های ملی، که برخی از آنها توسط چین تامین می شود، تا حد زیادی به فشارهای اقتصادی خارجی آسیب پذیر شده است، که می تواند در زمینه های توسعه، تهیه، اعمال و جایگزینی متغیرهای اقتصادی (در حوادث ناشی از تلفات جنگی)، سیستم سلاح های پیشرفته و پلتفرم هایی که بر روی آن مستقر هستند دچار محدودیت شود (Mitchell, 2014: 20).

بی جهت نیست که این رویکرد، تقویت شده است که آنچه برای توافق صلح آمیز و راه حل های تعاملی متقابل برای چالش های ژئوپولیتیک در دریای جنوبی چین لازم است، کنار گذاشتن سیاست مهار و تغییر پارادایم برای شناخت چین نه به عنوان دشمن، بلکه به عنوان شریک زندگی است (Graham, 2017:69).

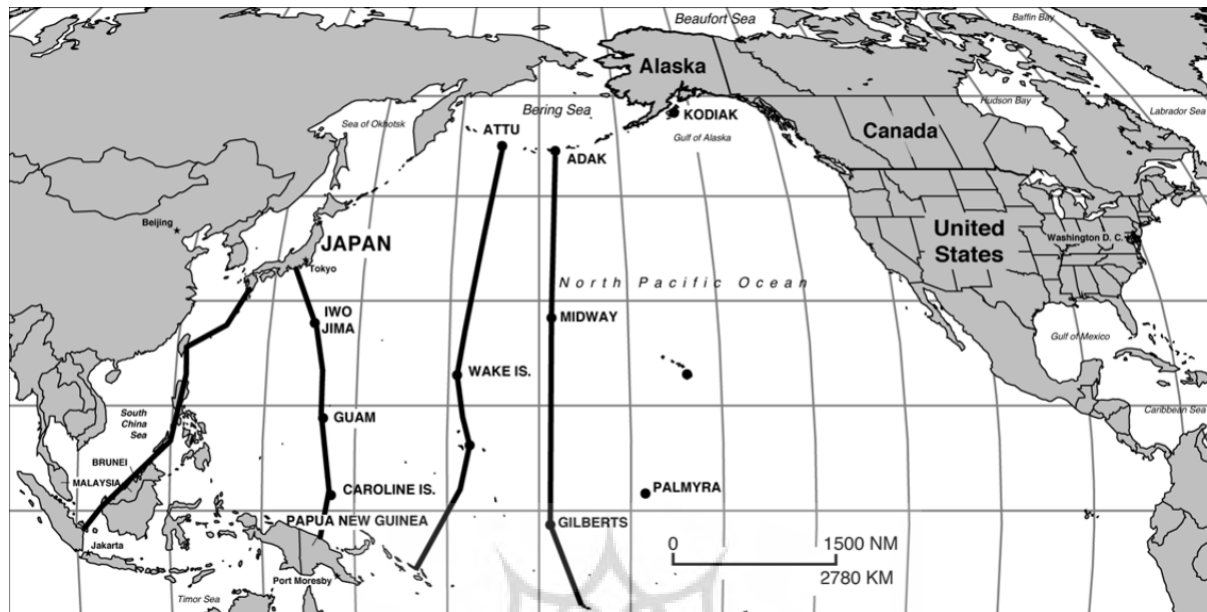
بحث و تحلیل

دریای جنوبی چین، نسخه چینی کارائیب آمریکایی است. همانطور که ماهان (۱۸۹۰) اظهار داشت، ایالات متحده نیاز به تامین امنیت در دریاها و پیرامون خود را دارد، بنابراین چین نیز باید همین مشی را در پیش گیرد و در نتیجه تمرکز آن بر دریای جنوبی چین باشد (Thayer, 2016). چین صرفاً به دنبال ایجاد "دکترین مونروئه" خاص خودش می باشد که به دنبال تامین امنیت کشورش در گوشه ای ژئوپولیتیکی از جهان است که در آن جای گرفته است. همانطور که کوپان اشاره کرد، "درست همانگونه که ایالات متحده، دکترین مونروئه را برای مقابله با قدرت های اروپایی که هژمونی ایالات متحده را در نیمکره غربی به چالش می کشیدند، اتخاذ کرد؛ چین نیز مدعی حوزه نفوذ در شمال شرقی آسیا و سرپرستی خطوط دریایی حیاتی منطقه خود است. (Teixeira, 2018:28)" همانطور که کانال پاناما شکل گرفته و به عنوان یک مبنای استراتژیک برای کنترل آمریکا عمل می کند، تنگه مالاکا نیز که از طریق آن بیش از ۸۰ درصد از کل نفت خام خاورمیانه به مقصد بنادر شرق آسیا منتقل می شود همین نقش را برای چین ایفا می کند (Haddick, 2014:22). توانایی چین در مقابله با کنترل موجود آمریکا در مالاکا سه هدف را دنبال می کند. اولاً، خطوط دریایی چین را که ارتباطات و تجارت را در نقاط حیاتی حاشیه دریایی اوراسیا که موجب اتصال حوضه اقیانوس هند به ویژه خلیج فارس، به اقیانوس آرام می شود را حفظ می کند. علی رغم وجود دو خط لوله آسیایی، چین ۸۵ درصد نفت خام خود را از طریق تنگه مالاکا وارد می کند. دوم، ناامنی را به رقیب خود ژاپن تحمیل می کند که تقریباً

تمام نفتش را از طریق تنگه مالاکا وارد می‌کند. در نهایت نقش چین را در بالای سلسله مراتب شرق دور آسیا تحکیم می‌کند (Mitchel, 2016: 18). در نتیجه، از نظرگاه چین، استراتژی ژئوپولیتیک کلی آنها در غرب اقیانوس آرام تمرکز بر کنترل جزایر و تپه‌های زیر آبی متعددی است که بین خط ساحلی چین و تنگه مالاکا قرار گرفته‌اند، بسیار شبیه به جزایر هند غربی که به سان پلی خط ساحلی آمریکا را به باریکه پاناما متصل می‌کند (Ibid, 21).

ایالات متحده پس از یک دهه عملیات در کوهها و کویرهای خاورمیانه برای چالش استراتژیک بعدی خود به دیدار با دریای جنوبی چین می‌رود. به ویژه، ایالات متحده مشتاق است تا رشد سیاسی، نظامی و نفوذ اقتصادی رو به رشد چین در منطقه را مهار نماید. سیاست مهار ایالات متحده منجر به افزایش حضور نظامی در SCS شده که تجارت و صلح جهانی را با تداوم تنش‌ها تهدید می‌کند (Kenneth, 2014: 2). اجرای یک سیاست مهار علیه اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ سرد کاملاً ممکن بود زیرا نه ایالات متحده و نه متحدان آن چیز زیادی برای از دست دادن نداشتند. بنابراین هزینه‌های سیاسی و اقتصادی مهار مسکو حداقل بود. اما چین و آمریکا شرکای تجاری هستند و واردات چین، کالاهایی به ارزش ۱۵۵ میلیارد دلار از ایالات متحده و صادرات کالا به آمریکا به ارزش ۴۷۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۸ بوده و روابط اقتصادی دوجانبه آنها بسیار مهم و گسترده است. با وجود اظهارات تحریک‌آمیز اخیر نسبت به چین توسط رئیس‌جمهور [سابق] دونالد ترامپ، مختل شدن این وابستگی اقتصادی متقابل بین این دو کشور هزینه‌های زیادی خواهد داشت (Teixeira, 2018: 29). طبق گفته‌های بلک ویل و همکاران، حمایت آمریکا از سیاست مهار علیه چین که همچنان ادامه دارد، حداقل شانس را برای موفقیت دارد. چند کشور معدود که بیشتر متکی به پشتیبانی ایالات متحده هستند، ممکن است از این ایده استقبال کنند، اما قدرتهای بزرگ، تعهدات محکم را که ممکن است سبب تضاد روابط آنها با چین شود را نخواهند پذیرفت. بنابراین سیاست مهار علیه چین؛ برای آمریکا گزینه ضعیفی است (Blackwill, 2015: 36).

از نقطه نظر بزرگتر، غرب اقیانوس آرام متشکل از مجموعه‌ای از جزایر زنجیره‌ای متوالی است که در فواصل مختلفی از سواحل آسیا قرار گرفته‌اند. همانطور که در شکل نشان داده شده، اولین زنجیره جزایر شامل ژاپن، تایوان و فیلیپین است. زنجیره دوم شامل یک خط از مرکز ژاپن از طریق آبو جیما و سپس با یک قوس از طریق ماریانا (از جمله گوام) و جزایر کارولین به گینه نو می‌رسد. زنجیره جزیره سوم از جنوب آلوتیناس بیرونی (اتو و کیسکا) از طریق جزیره ویک و سپس از طریق انتهای مارشال به جزایر سلیمان در شمال شرقی استرالیا ختم می‌شود. زنجیره چهارم جزایر، خطی از آداک و از طریق میدوی و گیلبرت ادامه یافته و در ساموآ به پایان می‌رسد.



شکل ۴: زنجیره جزایر در اقیانوس آرام

Figure 4. A chain of islands in the Pacific Ocean
Source: <https://www.researchgate.net/publication/306527696>

اکثر جزایر اقیانوس آرام در تحت قیمومیت متفقین غربی (آمریکا، فرانسه، انگلستان، نیوزیلند، استرالیا و ژاپن) قرار دارد و ایالات متحده تقریباً حاکمیت مطلق را داراست و هاوایی به لحاظ مرکزیت نظامی کلید منطقه محسوب می‌شود و پایگاه مهم پرل هاربور، بزرگترین پایگاه دریایی آمریکا در این جزیره است. به این ترتیب، این محرومیت به این معنی است که هر گونه قدرت آسیایی در حال گسترش، از داشتن یک پلتفرم دریایی برای طراحی قدرت جهت نفوذ به آمریکای شمالی یا برای محدود کردن دسترسی نیروی دریایی ایالات متحده به اقیانوس آرام از بندرگاه‌های غربی منجمله هاوایی، ناتوان است. برای چین این موقعیت جغرافیایی به عنوان یک مجموعه از دیوارهای بزرگ عمل می‌کند که در خدمت بازداشتن و یا مهار توانایی این قدرت آسیایی برای دسترسی و کنترل بخش‌هایی از اقیانوس آرام است و توانایی این کشور برای تبدیل دریای جنوبی چین به سکوی گسترش سواحل چینی، فراتر از زنجیره جزیره اول رو به زوال می‌گذارد. برای ایالات متحده، اولین دو زنجیره جزیره ای، این امکان را برای اعمال قدرت سخت به مناطق ساحلی سرزمین اصلی آسیا فراهم می‌کنند، همانطور که در مورد کره، سالهای ۱۹۵۰-۱۹۵۳ و سپس در ویتنام در ۱۹۶۵-۱۹۷۳ عمل کرد (Mitchell, 2016).

علاوه بر این، غرب اقیانوس آرام، به عنوان صحنه نبرد اصلی بین ایالات متحده و ژاپن در جنگ جهانی دوم، جغرافیایی را در اختیار دارد که در آن ایالات متحده آمریکا و ژاپن دارای مکان‌های کلیدی هستند و تاریخ طولانی جنگ دریایی دارند. اتحاد قوی ایالات متحده و ژاپن همراه با مشارکت استرالیا و هند، موانع قابل توجهی را در درازمدت برای جلوگیری

از گسترش نیروهای چین به اقیانوس آرام و یا اقیانوس هند فراهم می‌آورد. سرانجام، نیروی دریایی چین در جنگهای مدرن اقیانوسی هیچ تجربه‌ای ندارد، فاقد حضور تاریخی در منطقه بوده است که بتواند از آن برای ایجاد یک هژمونی و به عنوان یک کشور مقتدر استفاده کند و نیز رژیم کمونیست حاکم بر چین می‌تواند به هرگونه شکستی که موجب تحریک احساسات مرتبط با قرن تحقیر چین باشد کاملاً آسیب پذیر باشد (Ibid,22). با وجود آن که چین در دوره‌های اخیر، افزایش قابل توجهی را در بودجه‌های نظامی و نوسازی تسلیحات خود انجام داده، اما همچنان بودجه نظامی این کشور، به طور قابل توجهی پایین‌تر از ایالات متحده و متحدان مهم آن در آسیا - اقیانوس آرام، باقی مانده است (Liff,2013:808).

نتیجه‌گیری و دستاوردهای علمی و پژوهشی

یکی از عوامل عمده شکل‌گیری هم‌آوردی‌های ژئوپولیتیک، تغییر در ساختار ژئوپولیتیک جهانی است. این تحول، محیطی را که هم‌آوردی ژئوپولیتیک تحت آن رخ می‌دهد تغییر داده و فرصت‌های جدیدی را برای کشمکش رقبا ایجاد می‌کند. شکست ایالات متحده در جنگ ویتنام و خروج از منطقه، اضمحلال شوروی به عنوان یکی از ارکان جهان دو قطبی دوران جنگ سرد و خیزش سریع چین در سایه رشد اقتصادی برق‌آسا که برآمده از بهبود روابط این کشور با جهان غرب و اصلاحات اقتصادی در داخل بود؛ چین را در موقعیت مناسبی برای بسط قدرت خود در آسیای شرقی قرار داد. در دوره‌ای کوتاه، پکن به قدرتی جهانی تبدیل شده و حوزه نفوذ ژئواستراتژیک سومی را در رقابت با دو جهان‌قاره‌ای اوراسیا و دریایی شکل داد. همچنین رشد اقتصادی شتابان چین در دهه‌های اخیر، بستر مناسبی را برای تقویت توان نظامی این کشور و اقدامات توسعه‌طلبانه فراهم آورده است. افزایش قدرت چین و خیزش این کشور، مترصد لحظه‌ای برای زور آزمایی و تغییر موازنه است و پیامدهای خیزش سریع چین در ۴۰ سال گذشته، ناگزیر منجر به برخورد با قدرتهای بزرگ غالب به ویژه ایالات متحده خواهد شد.

دریای جنوبی چین بخشی از اقیانوس آرام بوده و مساحتی در حدود سه و نیم میلیون کیلومتر مربع از سنگاپور تا تنگه تایوان را در بر گرفته و در محدوده‌ی سواحل کشورهای چین، تایوان، ویتنام، فیلیپین، مالزی و برونئی قرار دارد. تا همین دهه‌های اخیر، این منطقه‌ی دریایی جزو آرام‌ترین مناطق جهان محسوب می‌شد اما اختلافات سرزمینی کشورهای مدعی، این منطقه را به یکی از کانون‌های بالقوه بحران در جهان تبدیل کرده است. با وجود آن که کشورهای تایوان، ویتنام، فیلیپین، مالزی و برونئی هر کدام مدعی مالکیت بر بخش‌هایی از این دریا می‌باشند، چین به تنهایی ادعای مالکیت بر ۹۰ درصد از این دریا و جزایر موجود در آن را دارد. با توجه به جایگاه این دریا به عنوان بخشی از سپر دریایی ساحل طلایی چین، ذخایر هیدروکربنی فراوان و شیلات غنی موجود در آن، استفاده از ساخت و ساز در جزایر جهت بسط قلمرو دریایی و کنترل و نظارت بر یکی از شاهراه‌های مهم آبی جهان و در نهایت تلاش چین برای تبدیل این پهنه آبی به دریاچه‌ای

چینی؛ این دریا به صحنه نمایش هم‌آوردی های ایالات متحده به عنوان هژمون موجود و چین به عنوان قدرت خیزش یافته، در سده بیست و یک تبدیل شده است.

روی هم رفته، به نظر می‌رسد آسیا به یک اولویت در سیاست خارجی، سیاست و ایدئولوژی ایالات متحده تبدیل شده است. نگرانی آمریکا در دریای جنوبی چین صرفاً به دلیل ترس از پتانسیل تشدید درگیری نظامی در منطقه یا حتی تعهد به متحدان همپیمان خود نیست؛ بلکه دخالت آمریکا در این اختلاف، تلاش برای مهار صعود چین است. به عبارت دیگر، ظهور خیزش چین به وضعیت یک قدرت منطقه ای و جهانی نمایانگر پادزهر نظم جهانی تأسیس شده است که هژمونی آمریکا را تهدید می‌کند. از نظر ژئوپولیتیک، سیاست مهار، جایگاه چین را به وضعیت قدرت منطقه ای کاهش می‌دهد و ژئواستراتژی، تسلط مداوم هژمونی آمریکایی را تضمین می‌کند.

در عین حالی که استراتژی مهار ایالات متحده با چالش‌هایی نظیر: کند شدن رویکردهای نظامیگری، صنعتی زدایی از اقتصاد آمریکا و کاهش مالیات‌های مبتنی بر آن، هزینه و مداخلات بی‌پایان و کم‌ثمر در خاورمیانه، تعهدات گسترده امنیتی در ناتو و سایر پیمان‌های دفاعی و بالاخره انبوه بدهی‌های ملی، که برخی از آنها توسط چین تأمین می‌شود، روبرو است و تا حد زیادی به فشارهای اقتصادی خارجی آسیب‌پذیر است، که می‌تواند در زمینه‌های توسعه، تهیه، اعمال و جایگزینی متغیرهای اقتصادی (در حوادث ناشی از خسارات جنگی)، سیستم سلاح‌های پیشرفته و پلتفرم‌هایی که بر روی آن مستقر هستند دچار محدودیت شود اما از طرف دیگر، غرب اقیانوس آرام متشکل از مجموعه‌ای از جزایر زنجیره‌ای متوالی است که در فواصل مختلفی از سواحل آسیا قرار گرفته‌اند. همانطور که در شکل نشان داده شد، این زنجیره جزایر در تحت قیمومیت متفقین غربی (آمریکا، فرانسه، انگلستان، ژلاند نو، استرالیا و ژاپن) قرار دارد و ایالات متحده تقریباً حاکمیت مطلق را داراست. به این ترتیب، این محرومیت به این معنی است که هر گونه قدرت آسیایی در حال گسترش از جمله چین، از داشتن یک پلتفرم دریایی برای طراحی قدرت جهت نفوذ به آمریکای شمالی یا برای محدود کردن دسترسی نیروی دریایی ایالات متحده به اقیانوس آرام از بندرگاه‌های غربی منجمله‌هاوایی، ناتوان است. برای چین این موقعیت جغرافیایی به عنوان یک مجموعه از دیوارهای بزرگ عمل می‌کند که در خدمت بازداشتن و یا مهار توانایی این قدرت آسیایی برای دسترسی و کنترل بخش‌هایی از اقیانوس آرام، فراتر از دریای جنوبی چین است و توانایی این کشور برای تبدیل دریای جنوبی چین به سکوی گسترش سواحل چینی فراتر از زنجیره جزیره اول رو به زوال می‌گذارد. لازم به یادآوری است که بین نتایج مطالعه صورت گرفته با دستاوردهای پژوهشی مشابه دیگر، همپوشانی‌هایی به چشم می‌آید که به چند مورد اشاره خواهد شد. از جمله مارتین دی مایکل در سال ۲۰۱۶ در مقاله‌ای با عنوان «دریای جنوبی چین: تجزیه و تحلیل ژئوپولیتیک»، چالش‌های ایالات متحده را برای پیاده‌سازی استراتژی محور آسیا مورد مطالعه قرار داده و محدودیت‌های این استراتژی را نشان می‌دهد و در عین حال، ضعف‌های جمهوری خلق چین را در به کارگیری استراتژی‌های دریایی مورد تأکید قرار می‌دهد (Mitchell, 2016: 21). تایلور فراول در سال ۲۰۱۱ و در مقاله‌ای با عنوان

«استراتژی چین در دریای جنوبی چین» نشان می‌دهد در صورتی که چین به حد مطلوبی از قدرت مورد نظر خود دست یابد به گسترش تسلط خود بر کل دریای جنوبی چین، حتی به بهای به کارگیری نیروی نظامی مبادرت خواهد کرد (Fravel, 2011:314). همچنین جانانان مارکوویتز در پژوهشی با عنوان «چه موقع و چرا کشورها از زور استفاده می‌کنند؟» بر رابطه بین میزان وابستگی اقتصادی دولت به ثروت برگرفته از قلمرو و ترجیح آن کشور برای استفاده از پروژه قدرت تاکید می‌کند و درستی این فرض را در دریای جنوبی چین و در مورد کشور چین نشان می‌دهد (Markowitz, 2014: 309) و نیز منافع آمریکا در حفظ دسترسی آزاد به خطوط دریایی منطقه و نیز حمایت از هم پیمانان خود در پیرامون دریای جنوبی چین را مورد تبیین قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که دیپلماسی قایق‌های توپدار به دریای جنوبی چین باز می‌گردد (Markowitz, 2014: 383).

همچنین هیرو آکی آتاکا در مقاله «ژئوپولیتیک یا سیاست‌های سرزمینی»، نتیجه می‌گیرد که برای درک کامل اقدامات چین در دریای جنوبی چین، به جای آن که صرفاً بر استفاده از دیدگاه‌های ژئوپولیتیک در پیگیری منافع اقتصادی یا حداکثر سازی امنیت تاکید شود، لازم است که سیاست‌های داخلی کشور چین و نقش نهادهایی که در پس زمینه عمل می‌کنند مورد بررسی قرار گیرد (Ataka, 2016: 87). یان استوری در پژوهشی با عنوان «منازعه در دریای جنوبی چین»، بر نقش فزاینده سیاست داخلی چین در اتخاذ استراتژی‌های تهاجمی در دریای جنوبی چین تاکید می‌کند و به ویژه تاثیر احساسات ناسیونالیستی پرشور را در چگونگی حاکمیت بر جزایر پاراسل و اسپراتلی موثر می‌داند (storey, 2014:12). امروزه در چین، جناح‌ها و نهادهای مختلف سیاسی به رقابت برای نفوذ بر سیاست خارجی می‌پردازند. اجماع یکپارچه و واضحی میان محققان و سیاست‌گذاران در خود چین نیز وجود ندارد. چین بین دو انگیزه متمایز سیاسی - اقتصادی که لیبرال و واقع‌گرایانه است، گرفتار شده است. از یک سو انگیزه تحقق ادعاهای ارضی و یکپارچگی ملی و از سوی دیگر مطالبات اقتصاد جهانی شده که رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات تا حد زیادی به آن وابسته است، به رقابت با هم می‌پردازند. از آنجا که علائق سیاست خارجی کشورها و تمایل آنها برای پیگیری پروژه قدرت تأمین امنیت، تحت تأثیر نهادهای سیاسی داخلی و منافع اقتصادی آنها قرار دارند، بنابراین پیشنهاد شد که دولت چین نباید به عنوان یکپارچه؛ بلکه به عنوان متکثر، غیر متمرکز و بین‌المللی دیده شود؛ بنابراین اگر فرض شود که یک منطق و واکنش چینی واحد به امور بین‌الملل وجود دارد می‌تواند گمراه‌کننده باشد. در هیچ‌جا، همانند دریای جنوبی چین واضح و آشکار نیست که در آن ادارات مختلف دولتی ملی و فروملی بدون هماهنگی بین خود عمل می‌کنند و وزارت امور خارجه به وضوح سیاست چین در قبال دریای جنوبی چین را کنترل نمی‌کند. مطالعه آنها بینش ارزشمندی را در مورد تاثیر بنیادهای کوچک در شکل‌گیری انگیزه بازیگران پیش‌تاز توسعه طلبی در دریای جنوبی چین ارائه می‌دهد و هرگونه توصیف ساده در مورد یک استراتژی بزرگ منسجم از سیاست چین در SCS را به چالش می‌کشد.

References

- Agnew, John. (2010). Emerging China and Critical Geopolitics: Between World Politics and Chinese Particularity. *Eurasian Geography and Economics*, 2010, 51, No. 5, pp. 569-582.
- Ataka, Hiroaki. (2016). Geopolitics or Geobody Politics? Understanding the Rise of China and Its Actions in the South China Sea. *Asian Journal of Peacebuilding* Vol. 4 No. 1 (2016): 77-95
- Blackwell RD, Tellis A. (2015). Revising U. S. Grand Strategy Toward China. Council on Foreign Relations Press. At: https://carnegieendowment.org/files/Tellis_Blackwell.pdf. China 's Islands Factory, Available at: <http://www.bbc.com/news/magazine-29107792> access on 18 October 2014
- Cohen, Saul Bernard. (2007). *Geopolitics of the World System*, translated by Abbas Kardan, Abrar Contemporary International Institute for Cultural Studies and Research, Tehran, First Edition. ersity of Guilan, December 2017, p829. (In Persian).
- Dehshiar, Hussein; Najmabadi, Morteza; Bakhshi, Hussein. (2017). Sino-US Competition in the South China Sea, *Political Strategy Quarterly*, Year 3, Issue 9, Summer 2017, pp1-41. (In Persian).
- Department of Defense. (2017). Annual Report to Congress [on] Military and Security Developments Involving the People's Republic of China 2017, May 15, 2017 ,
- Frawel, M. Taylor. (2011). China's Strategy in the South China Sea. *Contemporary Southeast Asia*. Vol. 33, No. 3 (2011), pp. 292-319.
- Friedberg, Aaron L. (2014). "The Sources of Chinese Conduct: Explaining Beijing's Assertiveness." *The Washington Quarterly* 37: 133-150.
- Fu RT, David JG, Hundman E, Liff AP, Ikenberry GJ. (2015). Correspondence: Looking for Asia's Security Dilemma. *International Security* 40: 181-204
- Gholamhosseinzadeh, N. (2017). Thesis on China's Economic Growth and the Challenges of US Hegemony in the Asia-Pacific Region, Department of Political Science, International Relations, University of Guilan, December 2017, p111. (In Persian).
- Graham A. (2017). *Destined for War: Can America and China Escape Thucydides's Trap?* Houghton Mifflin Harcourt; pp: 69-70
- Haddick, R. (2014). *Fire on the Water: China, America and the Future of the Pacific* (Annapolis: Naval Institute Press) 21-27, 31-32, 34-45, 64-67, 90-95 and 139-143
- Hafez nia, Mohammad Reza. (2005). *Principles and Concepts of Geopolitics*, Papli Publications (affiliated to Amirkabir Jahan Research Institute), First Edition, p400. (In Persian).
- Hameiri, Shahrar, and Lee Jones. (2016). "Rising Powers and State Transformation: The Case of China." *European Journal of International Relations* 22 (1): 72-98 <https://www.bbc.com/news/world-asia-china-41647872>
- Ikenberry GJ. (2016). Between the Eagle and the Dragon: America, China, and Middle State Strategies in East Asia. *Political Science Quarterly* 131: 9-43
- Ikenberry JG, Lim DJ. (2017). China's emerging institutional statecraft, the Asian Infrastructure Investment Bank and the prospects for counter-hegemony. *Brookings*.
- Jeffrey AB, Kenneth GL, Michael M. (2014). Report; Keeping the South China Sea in Perspective. *Brookings*. At: <https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2016/06/south-china-sea-perspective-bader-lieberthal-mcdevitt.pdf>
- Johnston, Alastair Iain. (2013). "How New and Assertive Is China's New Assertiveness?" *International Security* 37 (4): 7-48
- Kathleen, Braden; Shelley, Fard. (2000). *Inclusive Geopolitics*, (2000), translated by Farshchi, Ali Reza; Rahnama, Hamidreza; First Edition (2005), Publisher of the High War Period, P. 400. (In Persian).
- Liff AP. (2016). "Whither the Balancers? The Case for a Methodological Reset." *Security Studies* 25: 1-42.

- Liff AP, Andrew SE. (2013). Demystifying China's Defence Spending: Less Mysterious in the Aggregate. *China Quarterly* 216: 805-830
- Majid, Munir. (2014). "Southeast Asian View of China's 'Not So Neighbourly' Rise." *International Politics* 51 (3): 398-403.
- Markowitz, Jonathan. (2014). When and Why States Project Power 2014 Series: UC San Diego Electronic Theses and Dissertations Degree: Political science UC San Diego Permalink: at: <http://escholarship.org/uc/item/5hr5m1gr>
- Martin D Mitchell. (2016). The South China Sea: A Geopolitical Analysis *Journal of Geography and Geology*; Vol. 8, No. 3; 2016. At: <http://www.ccsenet.org/journal/index.php/jgg/article/view/62416>
- Mearsheimer, John J. (2014). "Can China Rise Peacefully?" In *The Tragedy of Great Power Politics*, Updated, 360-411. New York: W. W. Norton
- Mojtahedzadeh, Pirooz. (2003). *Political Geography and Geographical Politics*, Samat Publications, First Edition, p. 382. (In Persian)
- Moradi, Eskandar; Afzali, Rasoul. (2014). *New ideas in geopolitics, Postmodernism-Poststructuralism and Discourse*, Green Publications, First Edition, 344 pages
- Qin Qi^{1, 2}, Cheng Shengkui^{1, 2}, LI Fei^{1, 2}, Zhang Shuwen³, WU Liang¹, Zhang Dan¹. (2019). Approach to the Geopolitical Influences of Great Powers in Southeast Asia: Case Studies of China and the US. *Chin. Geogra. Sci.* 2019 Vol. 29 No. 2 pp. 341-351 At: <https://doi.org/10.1007/s11769-018-0998-7>
- Rastgou Afkham, A. (2017). Thesis on the Legitimacy of the US Maritime Freedom Program in the South China Sea, Shahid Beheshti University School of Law, 2017, p167. (In Persian).
- Ratner, Ely. (2017). How to Stop China's Maritime Advance. Essay July/August 2017 Issue U. S. Foreign Policy At: https://www.realclearworld.com/2017/07/13/how_to_stop_china039s_maritime_advance_186461.html
- Rolf, S. (2016). Sovereignty regimes in the South China Sea & Agnew, J *Economics*, 57(2), 249-273. DOI: 10.1080/15387216.2016.1234403 <https://www.tandfonline.com/doi/abs/10.2747/1539-7216.51.5.569>
- Storey, Ian. (2014). *The South China Sea Dispute: How Geopolitics Impedes Dispute Resolution and Conflict Management. Global and Regional Powers in a Changing World.* FLACSO- ISA, Buenos Aires, Argentina, 23-25 July 2014.
- Thayer, C. (2016). Australian Intelligence: China Poised to Take Decisive Action in the South China Sea. *The Diplomat*. Retrieved April 22, 2016, at: <http://thediplomat.com/2016/04/australian-intelligence-chinapoised-to-take-decisive-and-provocative-action-in-the-south-china-sea/>
- Victor Alexandre Gonçalves Teixeira. (2018). United States' Policy Strategy in South China Sea Volume 1:6 *SchJApplSciRes* 2018 At: https://www.researchgate.net/publication/331585211_United_States'_Policy_Strategy_in_South_China_Sea_Citation_Teixeira_VAG_2018_United_States'_Policy_Strategy_in_South_China_Sea

Analysis of variables affecting the geopolitical confrontation between China and the United States in the South China Sea

Mohammad Reza Sayyedabadi*

PhD student in Political Geography, Kharazmi University, Tehran, Iran

Yadollah Karimipour

Professor of Political Geography, Kharazmi University, Tehran, Iran

Hossein Rabiee

Asocited Professor of Political Geography, Kharazmi University, Tehran, Iran

Behzad Shahandeh

Professor of International Relations, University of Tehran, Tehran, Iran

Abstract

Introduction: The defeat of the United States in the Vietnam War and the fall of the Soviet Union put China in a good position to expand its power in East Asia. In a short period of time, Beijing became a world power and formed a third geostrategic sphere of influence in competition with the continental and maritime worlds. Also, China's rapid economic growth in recent decades has provided a good platform for strengthening its military might and expansionist measures. China's rise to power and uprising is a moment in time to test its strength and balance, and the aftermath of China's rapid rise over the past 40 years has inevitably led to a challenge to the dominant powers, especially the United States. This study seeks to answer the question of what variables are affected by the geopolitical developments of the South China Sea in the 21st century? Conflicts such as disputes over the South China Sea islands, ownership of hydrocarbon reserves, limitation of navigation operations, use of geoeconomic levers, etc. have been studied in this study. Explored by the United States against China, as well as the challenges of implementing it, and the indications for using this strategy in a variety of policies, including: return to Asia policies, increasing the implementation of naval freedom operations. In the South China Sea, support for the TPP trade agreement, participation in the Asia-Pacific Economic Cooperation (APEC), strengthening of ASEAN against China, etc. have also been challenged. He emphasizes that China is not a single player, but today in this country, different factions and political institutions are competing to influence foreign policy.

Methodology: This research is applied in terms of purpose and descriptive-analytical in terms of nature and method. The data needed to argue and answer research questions have been collected from library sources. In the analysis of research findings, qualitative analysis method was used and the final conclusion of the research was based on qualitative analysis.

Results and discussion: While the US containment strategy with challenges such as slowing militaristic approaches, deindustrialisation of the US economy and tax cuts, costless and fruitless interventions in the Middle East, extensive security commitments in NATO and other alliances Defense and, ultimately, massive national debt, some of which are financed by China, are largely vulnerable to external economic pressures, but on the other hand, the Pacific West consists of a series of consecutive islands in They are located at different distances from the coasts of Asia. As shown in the figure, this chain of islands is under the tutelage of the Western Allies (US, France, UK, New Zealand, Australia and Japan) and the United States has almost absolute sovereignty.

In addition, the Pacific West, as the main battlefield between the United States and Japan in World War II, has a geography in which the United States and Japan have key locations and a long history of naval warfare. The strong alliance between the United States and Japan, along with the partnership of Australia and India, provides significant long-term barriers to preventing Chinese forces from expanding into the Pacific or Indian Ocean. Finally, the Chinese navy has no experience in modern oceanic wars, has no historical presence in the region that it can use to establish a hegemony and as a powerful country, and the communist regime in China can defeat any Stimulate the emotions associated with China's century of humiliation and be completely vulnerable.

Conclusion:Overall, Asia seems to have become a priority in US foreign policy, policy and ideology. US concern in the South China Sea is not simply a fear of the potential for escalation of military conflict in the region or even a commitment to its allies; Rather, US involvement in the dispute is an attempt to contain China's rise, which threatens US hegemony in the region and the world.

In China today, various political factions and institutions are competing to influence foreign policy. On the one hand, the impetus for the realization of territorial claims and national unity, and on the other hand, the demands of the global economy, on which export-based economic growth largely depends, compete with each other. Since the foreign policy interests of countries and their willingness to pursue the security power project are influenced by domestic political institutions and their economic interests, it was suggested that the Chinese government should not be integrated; But to be seen as pluralistic, decentralized and international; So it would be misleading to assume that there is a single Chinese logic and reaction to international affairs. Nowhere is it as clear as the South China Sea, where various national and sub-national government departments operate without coordination, and the Ministry of Foreign Affairs does not clearly control China's policy towards the South China Sea. Their study provides valuable insights into the impact of small foundations on shaping the motivation of leading expansionist actors in the South China Sea, and challenges any simple description of a large coherent strategy of Chinese policy in the SCS.

Keywords: Confrontation, Geopolitics, South China Sea, USA

* (Corresponding Author) mrsayyedabadi@gmail.com

پرتال جامع علوم انسانی